

ملی‌گرایی و تغییر جغرافیای سیاسی جهان فرایند ایجاد و تکثر نظام دولت - ملت در عرصه روابط بین‌الملل

محمدرئوف حیدری^۱

چکیده: تعداد پنج هزار قوم در جهان وجود دارد؛ در حالی که کشورهای مستقل و شناخته‌شده این فضا به حدود کمی بیش از ۲۰۰ می‌رسد. تنها اندکی از این کشورها همانند کره، ژاپن و ایسلند از یک قوم تشکیل شده‌اند و مابقی کشورها چندملیتی هستند که بسیاری از آن‌ها دارای مشکلات مدیریتی داخلی و خارجی می‌باشند. جهانی‌شدن، سرزمین‌زدایی، افزایش آگاهی‌ها، تضعیف دولت‌ملت‌ها در پاره‌ای از موارد زمینه احیای ملی‌گرایی را فراهم ساخته که باعث تعجب نظریه‌پردازان سیاسی به‌رغم تبلیغات مربوط به یکی شدن و همانندی مکان‌ها و فضاها گردیده است. گرچه بیشتر اقوام فرهنگی بوده ولی سیاسی شدن اقوام با رشد فناوری اطلاعات و ارتباطات، سرزمین‌زدایی و مرززدایی باعث تقویت فرایند تکثر در نظام بین‌الملل و افزایش شمار کشورهای موجود در عرصه ژئوپلیتیک جهانی خواهد شد. جغرافیای سیاسی با ارائه بینشی صحیح از پیرامون خود می‌تواند در این زمینه فهم مناسبی را به وجود آورد. این مقاله با رویکرد واقع‌گرایی و اعتقاد به تقابل فراملی‌گرایی و ملی‌گرایی به تحلیل فرایند زایش و تکثر یا تکثیر کشورها در عرصه نظام بین‌الملل می‌پردازد. این ارزیابی وجود دارد که طی سالیان آتی با هموار شدن شرایط توسط جهانی‌شدن و تضعیف کشورهای چندملیتی به‌شمار کشورهای جهان افزوده می‌شود و جریان تکثیر دولت‌ملت‌ها ادامه خواهد یافت. به علاوه، دولت‌محوری جای خود را به چندمحوری داده و یکی از گزینه‌های سیاست در دنیای پیش رو ظهور دولت‌های جدید با سرزمین‌های کوچک است.

واژگان کلیدی: سرزمین، سیاست خارجی، دولت‌ملت، تکثر کشورها، ملی‌گرایی، قومیت.

۱. دکتر محمد رئوف حیدری‌فر، استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه پیام نور. ami/hidry123@pnu.ac.i

مقدمه

آیکنوگرافی^۱ و سیرکولاسیون^۲ دو نیروی ساختارزدایی هستند که نقشه سیاسی جهان را با تغییر و حرکت به سوی تکامل پیش می‌برند. در این میان، ملی‌گرایی به یکی از اصلی‌ترین نیروهای ساختارزدا در نقشه سیاسی جهان تبدیل شده است. جهان در حال حاضر در دوران گذار قرار دارد و قوانین، نظم و مرزهای جغرافیایی آن به ثبات نرسیده است. گرچه امروزه از جهانی شدن و نزدیکی مکان‌ها به یکدیگر بحث می‌شود، اما از طرف دیگر شاهدیم که مکان‌ها و کشورهای مهمی همانند اتحاد جماهیر شوروی، یوگسلاوی سابق و سودان تجزیه شده‌اند و کشورهای جدیدی به وجود آمده‌اند. سرزمین‌زدایی از طرفی وجود دارد و باعث تضعیف نظام دولت‌مملت شده است؛ اما از طرف دیگر، این جهان که با تناقضات مواجه است شاهد ظهور سرزمین‌های دیگر در مقیاس‌های مختلف می‌باشد. در مقیاس منطقه‌ای شاهدیم واحد سیاسی تنومندی به نام اتحادیه اروپایی ظهور کرده است اما در مقیاس محلی نیز می‌بینیم کشورهای کوچکی که منطبق با فرهنگ و قومیت خویش هستند ظهور می‌کنند. این جریان جدایی‌ساز که به نام جهانی شدن و پاره‌پاره شدن کشورها یا تجزیه آن‌ها معروف است به نظر می‌رسد برای سالیان دراز وجود خواهد داشت. البته باید دقت نمود شرایط ژئوپلیتیک در این جریان تأثیرگذار است؛ یعنی ممکن است ملاحظات منطقه‌ای و جهانی در برخی از موارد زمینه‌ساز جلودگیری از استقلال ملت‌های کوچک همانند فلسطین، باسک و کاتالون‌ها را فراهم نسازد، ولی به هر حال باید خاطر نشان ساخت برای سالیان آتی ترکیب دو نیروی آیکنوگرافی که به دنبال وحدت کشورهاست و سیرکولاسیون که حرکت و تجزیه را به دنبال دارد معمای سیاست را در قرن بیست‌ویکم مشخص کرده و چشم‌انداز جغرافیای سیاسی قرن بیست‌ویکم را ترسیم خواهد نمود. همان‌طور که هنری لوفور خاطر نشان ساخت، باید داربستی از حکومت‌ها را در مقیاس‌های مختلف محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی در نظر داشت که این بازیگران کوچک و بزرگ چشم‌انداز ژئوپلیتیک قرن بیست‌ویکم را ترسیم می‌نمایند؛ امری که به چندمحوری به جای دولت‌محوری تعریف می‌شود. گرچه سازمان ملل، اتحادیه اروپا و تمامی کشورها بازیگران بزرگ مقیاس‌اند، ولی کشورهای جدیدالتأسیس همانند مونته‌نگرو، کوزوو، سنت‌لویس و کتیس و سودان جنوبی از جمله کشورهای کوچکی هستند که در مقیاس محلی مورد مطالعه و

-
1. Icnography
 2. Circulation

بررسی قرار می‌گیرند و به نظر می‌رسد این تغییر و تحول ناشی از حس قلمروسازی ملت و اقوامی است که خواهان تغییر در عرصه جغرافیای سیاسی جهان می‌باشند. نظام بین‌الملل کنونی شامل روابطی است که میان کشورهای جهان بعد از معاهده صلح وستفاليا به وجود آمده است. این نظام بر فضایی دلالت دارد که از کانون اصلی آن یعنی اروپا به دیگر نقاط جهان گسترش یافته است. الگو و مدلی که اروپا برای سایر نقاط جهان در عرصه جغرافیای سیاسی معرفی کرد بر مبنای یک دولت، یک سرزمین و یک ملت استوار بود. امروزه، در چهار گوشه جهان براساس این مدل روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها تنظیم می‌گردد و آنچه که به جغرافیای سیاسی مربوط است در قالب مرز و سرزمین خلاصه می‌گردد.

مفاهیم تحقیق

ناسیونالیسم نیرویی ساختارشکن در روابط بین‌الملل

جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران و سربلند بودن از مضامین ویژه خود، از جلوه‌های ذاتی هر گروه انسانی است. برای جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا دره، یک زبان ویژه و یا یک مهارت خاص نیست؛ برای چنین هدفی یک منطقه اساساً نیازمند باور استوار براساس یک اعتقاد دینی، برخی از دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌هایی از خاطرات سیاسی است و اغلب به آمیخته‌ای از این سه نیاز دارد (مجتهدزاده و عسگری، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۶). پیوند میان یک ملت و سرزمین ملی، می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در برخی موارد، اشغال یک سرزمین ممکن است چیزی جز یک "خاطره قومی" نباشد، همان‌طور که تأسیس یک دولت به اصطلاح اسرائیلی قرن‌هاست که به‌عنوان یک آرزوی بزرگ سیاسی برای یهودیان است. ممکن است مواردی هم وجود داشته باشد که جنبه سرزمینی قوی‌ترین جزء هویت ملی نباشد، اما موارد دیگری نیز وجود دارد که سرزمین و مکان، در شکل‌گیری ملت‌ها تأثیر داشته‌اند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷).

خاک و خون در علم ناسیونالیسم به عنوان دو نشانه به کار می‌رود که هر یک به بخشی از موجودیت ملت اشاره می‌کند و از هر یک از این دو بخش الزاماتی پدید می‌آید که مجموعه این الزامات یا باید راه آینده یک ملت را مجسم می‌سازد و رسالت‌های تاریخی یک ملت را مشخص می‌کند.

کلمه خاک اشاره‌ای است به سرزمین یک ملت که در آن زندگی می‌کنند؛ سرزمینی که بر اثر مجموع کوشش‌های نسل‌های گذشته یک ملت برای آن ملت حاصل

آمده و باقی مانده است و اکنون نسل‌های وابسته به آن حق دارند در آن سرزمین به حیات خود ادامه دهند.

الزاماتی که چگونگی سرزمین‌پدیری یا نیاخاک یک ملت ایجاب می‌کند یا به عبارت دیگر "بایدهای خاک" عبارت از خصوصیتی است که به مناسبت وضع جغرافیایی سرزمین یا نیاخاک رعایت آن ضروری می‌گردد (عاملی، بی‌تا: ۳۰). ملت معمولاً بر مبنای سرزمین قرار دارد. سرزمین را منزلگاه ملت می‌نامند. سرزمین مادری یا پدری خاکی مقدس است. برخی از ملل خوشبخت‌اند که می‌توانند بر نیا خاک خود حکومت کنند (Kuby, 2004: 352). اما این کشورها نیز دارای گروه‌های اقلیت با ملیت‌های متفاوت هستند، مثل اهالی باسک و پروتانی در شمال فرانسه و اینوها در ژاپن.

ولی کشورهای زیادی دارای ملت‌های متعددی در درون مرزهای خود هستند. روسیه، هندوستان و نیجریه هر یک متشکل از چندین ملت هستند. برخی دیگر از کشورها، از قبیل کانادا، سوئیس، بلژیک و آفریقای جنوبی دارای دو یا چند ملت بزرگ هستند. از طرف دیگر، بسیاری از ملت‌ها بین دو یا چند کشور تقسیم شده‌اند، اعراب، کردها و کره‌ای‌ها ملت‌هایی هستند که از نظر سیاسی بین دو یا چند کشور تقسیم گردیده‌اند.

عدم تطابق بین مرزهای کشورها و مناطق تحت سکونت قومی موجب کشمکش‌های بین‌المللی فراوانی شده است. گرچه این کشمکش‌ها گاه با روش‌های قانونی و رسمی کنترل می‌شوند، در برخی موارد منجر به آشفتگی‌های اجتماعی وسیعی شده که گاه با خشونت نیز همراه می‌گردند. این امر زمانی مصداق می‌یابد که یک قوم قدرت سیاسی را در دست گرفته و اقوام دیگر ادعا کنند که منابع و خواسته‌هایشان سرکوب می‌شود (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۲۲). به هر حال، دولت-ملت پیش از این که یک قاعده باشد، یک استثناست. در سال ۱۹۹۷ بیان شد تنها ۹ درصد از سرزمین‌ها توانسته‌اند دولت-ملت‌دار باشند و حدود ۵۰۰۰ قوم در جهان در زمینه به دست آوردن استقلال ناموفق بوده‌اند. در صورت نبودن تطبیق فضایی مرزهای قومی و حکومت با هم، ظرفیت برای منازعه باقی است و البته همیشه شورش وجود ندارد، مثل سوئیس چندملیتی. اما ناسیونالیسم قومی در ضعیف‌ترین حالت می‌تواند تمایلی برای خودمختاری ناحیه‌ای جهت حفظ زبان بومی و سنت‌ها باشد. گرچه در قوی‌ترین حالت، جدایی‌طلبی است که تمایلی جهت تجزیه و تشکیل دولت-ملت‌های جدید را در خود دارد (کبک در کانادا، تبت در چین) و یا جدایی مطلق (لیتوانی یا اسلواکی) (Kuby, 2004: 352).

عدم هماهنگی بین مرزهای کشوری و مناطق قومی دلیل بسیاری از درگیری‌های داخلی بوده است. زمانی که یک گروه ادعاهای بازستانی را نسبت به سرزمین دیگری ابراز می‌کند، ملی‌گرایی می‌تواند باعث بروز مشکلاتی در سطح میان کشوری شود. بازستانی عبارت است از تمایل یک کشور برای پس گرفتن همه مناطقی که زمانی جزء خاک آن کشور بوده یا محدوده‌ای که بخشی از همان ملیت در آنجا زندگی می‌کنند. برای اولین بار این اصطلاح به منطقه‌ای در شمال ایتالیا اطلاق گردید که در سال ۱۸۷۱ به عنوان بخشی از کشور اتریش باقی ماند. ملی‌گرایان ایتالیایی آن منطقه را ایتالیا ایردنتا^۱ یا "ایتالیای آزاد نشده" نامیدند. امروزه بخش‌هایی از جهان که ممکن است به سبب گرایش‌های بازستانی در معرض درگیری باشند عبارتند از: اروپای مرکزی، جایی که تعداد ساکنان مجاری کشورهای همسایه مجارستان قابل توجه هستند؛ شمال قزاقستان جایی که تعداد مردم روسی از جمعیت قزاق بیشترند؛ شمال پاکستان؛ قفقاز و

در واقع، گرایش‌های بازستانی منشأ اصلی بسیاری از جنگ‌ها بوده و به‌عنوان دستاویزی برای تجاوز به کشورها مورد استفاده قرار گرفته است (تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰) (کتلین و شلی، ۱۳۸۳).

بسیاری از مدافعان سرزمینی و ناسیونالیست‌های جدایی‌طلب دست‌به‌کار خشونت جهت رسیدن به اهداف خویش می‌شدند و بیشتر دولت‌ها نیز در سرکوب شورشیان و حفظ یکپارچگی سرزمین‌شان حق را به خود می‌دهند. تخمین زده می‌شود ۱۲۲ جنگ وقوع یافته از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ مربوط به تقابل دولت با اقلیت‌های ملی‌شان در داخل سرزمین است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۲).

در حال حاضر، نقشه سیاسی جهان حدوداً شامل ۲۰۰ کشور دارای حاکمیت (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۲۳) از ۵۰۰۰ قوم در جهان است که در زمینه به دست آوردن استقلال فعلاً ناموفق بوده‌اند (Kuby, 2004: 351) و باید طی سالیان آتی منتظر ظهور حکومت‌های مستقل و سرزمین‌های جدید در نقشه سیاسی جهان به دلیل نیروی ملی‌گرایی بود.

در جایی که دولت‌ملت واقعیت داشته باشد، ناسیونالیسم به معنای تجزیه سرزمین نیست ولی در جایی که دولت‌ملت یک آرمان شود، ناسیونالیسم دولت‌های چندملیتی را با خطر تجزیه سرزمین رو به رو می‌کند (Muir, 1975: 90)

یافته‌های تحقیق

پایان ملی‌گرایی قدیمی

در مورد فهم ظهور فراسرزمین‌سازی باید گفت ما سرزمین‌محوری^۱ در حوزه جغرافیا را باید به ساختارهای اجتماعی دیگر ارتباط دهیم. در مورد حکومت کردن^۲ پایان سرزمین‌محوری با سقوط دولت‌محوری^۳ ارتباط می‌یابد. این سرزمین‌محوری بر مبنای فرموله نمودن و اداری کردن مقرراتی است که اغلب منحصرأ بر عهده دولت‌سرزمینی است. با توجه به هویت‌ها و اجتماعات، پایان سرزمین‌محوری نیز با پایان ملی‌گرایی قدیمی همراه و همزاد است. پایان سرزمین‌محوری به معنای پایان نگاه سنتی و در کل فضای سرزمینی است (Scholte, 2002).

در دهه ۱۹۹۰، پس از گسترش جهانی‌شدن، صاحب‌نظران خاصی "پایان قریب‌الوقوع ملت‌ها" را اعلام کردند. در نگاه نخست، این پیشگویی ممکن است منطقی به نظر آید. همبستگی جوامع ملی به‌طور سنتی تا حدود زیادی مبتنی بر وفاداری مشترک جمعی از مردم به میهنی است که قلمرو جغرافیایی خاصی دارد. بنابراین، قلمروزدایی فضای اجتماعی ممکن است موجب ملی‌زدایی^۴ اجتماع شود. با وجود این، گسترش فوق ملی‌گرایی مستلزم فقط قلمرو زدایی نسبی بوده است. بنابراین، همبستگی‌های مبتنی بر قلمرو ممکن است در اصل در دنیای در حال جهانی‌شدن رونق یابد. در عمل نیز، ملت‌ها سرزنده مانده‌اند و نشانه چندانی حاکی از ناپدید شدن آن‌ها به چشم نمی‌خورد. بن اندرسون از این نظر معتقد است: "پایان دوران ملی‌گرایی" بسیار دور به نظر می‌رسد (شولت، ۱۳۸۲: ۳).

باید در رابطه با فرایندهای جهانی به بازتولید ملت‌های خاص توجه کنیم. برای مثال، فرایندهای مربوط به جهانی شدن نقش کلیدی در اثبات مجدد هویت‌های مبتنی بر مکان داشته است. آن فرایندها در مورد تأکید بر تداوم ملت‌ها صحنه می‌گذارد (Jones, 2003). جغرافی‌دانان دیگری نیز اظهار کرده‌اند هویت‌های فراملی باعث بازتولید ملت و احساسات ملی‌گرایی شده‌اند. ایرلند با داشتن تاریخ طولانی به مثابه مهاجران بین‌المللی، از مثال‌های اصلی در مباحث علمی است. نش^۵ (۱۹۹۹) در پی جستجوی ریشه‌های فراملی در میان مهاجران ایرلندی است. بویل^۶ (۲۰۰۲) کشف کرده است هویت‌های

1. Territorialism
2. Governance
3. Statism
4. Denationalization
5. Nash
6. Boyle

ایرلندی در میان گروه‌های تبعیدی در غرب اسکاتلند وجود دارد و مولیگان^۱ (۲۰۰۱) همین موارد را در میان جوامع ایرلندی در ایالات متحده بازگو می‌کند. به هر حال، باید دانست مقیاس در بازتولید ملت نقش اساسی دارد.

مقیاس محلی یکی از کلیدهای اصلی است. کوهن می‌گوید قوم‌نگاری محلی بیان چگونگی تجربه و اظهار مردم از تفاوت‌شان با دیگران است. مقیاس محلی بیش از دیگر مقیاس‌ها در بازتولید ملی‌گرایی نقش داشته است. باید بدانیم ملی‌گرایی به صورت بالقوه در مکان‌های متفاوت در میان یک ملت به صورت متفاوت ایجاد می‌شود (Jones, 2003).

اعتبار ملت‌ها و دولت‌ملت‌ها همیشه هم از نظر داخلی و هم از نظر خارجی تداوم داشته است، در حالی که هم‌اکنون هیچ‌گونه نقصانی در حرکت ملت‌ها در ایجاد حاکمیت بر نواحی که تمایل حیاتی آنان است، به‌رغم رشد نهادهای منطقه‌ای وجود ندارد. ترکیه در مقابل فشار اتحادیه اروپا و مخالفت با سرکوب تجزیه‌طلبی کردها در داخل و خارج از سرزمین‌هایش مقاومت کرده است.

ملت‌ها به همراه شبکه‌ها و موجودیت‌های فراملی به حیات خود ادامه می‌دهند. گذشته تعامل بین نهادهای ملی و فراملی (بازارها، نهادهای امپریالیستی، مذهبی، سکولار و ایدئولوژیک) نشان‌دهنده امکان احیای آن در آینده نیز هست. همان‌گونه که مان می‌گوید: به‌رغم این که امپریالیسم جهانی می‌ماند، بیشتر محصولات به‌وسیله بازارهای ملی پوشش می‌یابند. ملت‌ها و دولت‌ملت‌ها ممکن است در عملکردشان متنوع بمانند، هر چند امکان دارد آن‌ها برخی دیگر را به صورت ملی تقویت کنند. توسعه در فناوری ماهواره و دیگر رسانه‌های گروهی ممکن است کنترل‌های فرهنگی دولت‌ملت‌ها را فرسایش دهد. اما همچنین آن‌ها باعث بالا بردن جهندگی پراکندگی قومی نیز می‌شوند که به صورت روزافزون به مثابه بازیگران بین‌المللی مشاهده می‌شوند. به‌هر حال، در رابطه با پیش‌بینی‌ها و آینده نوعی عدم اطمینان در رابطه با سرنوشت ملت وجود دارد (Hutch, 2000).

علاوه بر این، جهانی شدن از برخی راه‌ها موجب تقویت همبستگی ملی نیز شده است. برای مثال، ساختار هزینه ارتباطات راه دور به‌طور کلی به‌گونه‌ای تعیین می‌شود که مکالمه‌های "داخلی" یک کشور بسیار ارزان‌تر از مکالمه‌های "بین‌المللی" در فاصله مشابه تمام می‌شود (البته این نوع تفاوت هزینه در سال‌های اخیر بسیار کاهش یافته است). به علاوه، رسانه‌های گروهی الکترونیک را می‌توان در خدمت منافع ملی به کار

1. Mulligan

گرفت، همان‌طور که تبلیغات زمان جنگ در سراسر قرن بیستم این موضوع را نشان داده است. غرور ملی‌گرایانه انگیزه مهمی برای ورود شرکت‌های پیشرو به سرمایه‌های جهانی بوده است. رویدادهای جهانی گوناگون مثل بازی‌های المپیک و جام جهانی نیز با احساس ملی‌گرایانه رونق پیدا کرده‌اند.

در واقع، تماس نزدیک‌تر با "خارجی‌ها" از طریق شبکه‌های جهانی در برخی موارد، به جای تضعیف آگاهی، احساس تعهد و اراده برای حفظ تمایز ملی، موجب تقویت آن‌ها شده است. حقیقت این است که رشد فضاهای فراملی می‌تواند از برخی راه‌ها باعث کم‌رنگ‌شدن تفاوت‌های ملی شود. از سوی دیگر، رویارویی‌های نزدیک‌تر بین ملت‌ها در بازارهای جهانی، رسانه‌های جهانی و غیره نیز می‌تواند به تشدید احساس‌های هویت ملی منجر شود. بسیاری از گردشگران جهانی از این که به "میهن" باز می‌گردند بسیار خوشحال می‌شوند (شولت، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۵).

در آینده نزدیک، ملت - یعنی اجتماع دارای سرزمین و دارای تاریخ و سرنوشت منحصر به فرد - بدون تردید چارچوبی قابل استفاده و عمومی‌تر برای همبستگی سیاسی فراهم می‌کند.

این چهار مقوله اصلی ملت - اجتماع، سرزمین، تاریخ و سرنوشت - در گذشته مقدس بوده‌اند و استدلال این است که همچنان مقدس باقی خواهند ماند، به این معنا که از سوی اکثر اعضا به عنوان موضوعاتی قابل احترام و مورد علاقه و به‌عنوان غایاتی فی‌نفسه تلقی خواهند شد. این بدان معنا نیست که هر چهار بُعد اصلاً مورد بحث و مناقشه نیستند. در حالی که تعداد کمی اجتماع را به نفع "جهان وطن" رد کرده‌اند، انبوهی از سئوالات درباره ماهیت و حدود وطن، محتوای واقعی و اخلاقیات تاریخ قومی و فضایل و کاستی‌های برداشت‌های گوناگون از سرنوشت اجتماع مطرح شده است. با وجود این، جهان به اجتماعات و ملت‌هایی تقسیم شده است که دارای سرزمین‌ها یا وطن‌های خاص خودشان، تاریخ‌های خاص خودشان و سرنوشت‌های خاص خودشان هستند؛ اینها باورهایی هستند که به ندرت از سوی اکثر مردم مورد تردید قرار گرفته‌اند. موارد فوق به آن چیزی شکل می‌دهند که می‌توان آن‌ها را "آداب و رسوم مقدس" ملت یا به تعبیر درست‌تری، آداب و رسوم ملت به عنوان مشارکت مقدس اعضای آن نامید.

اکنون بر مبنای این برداشت، ما می‌توانیم فرضیه عمومی درباره استمرار هویت‌های ملی را حدس بزنیم. هر جا که این چهار خصوصیت مقدس وجود داشته و هنوز هم باشند و به صورت گسترده در میان جمعیت قومی-ملی اشاعه یافته باشند، نتیجه این بوده که هویت ملی، قدرتمند و بهبودپذیر بوده است و همچنان استمرار خواهد داشت و به مرزبندی دقیقی بین اعضا و بیگانگان منجر خواهد شد.

برعکس، در جایی که بیش از یکی از این خصوصیات مقدس کم بوده‌اند یا نبوده‌اند، قدرت هویت ملی به همان نسبت تضعیف شده است و مبنای هویت‌های جمعی قرار نگرفته است. این نگرش تمایل داشته است تا ضعف بعدی، یعنی وضوح مرزبندی فرهنگی و سیاسی ملت را نادیده گیرد و مایل است تا بیگانگان را نه فقط به عنوان شهروند بلکه به عنوان اعضای کامل اجتماع بپذیرد.

از این‌رو، مادام که بنیادهای مقدس ملت دوام دارند، ماتریالیسم و فردگرایی سکولار، باورهای اصلی به اجتماع تاریخی و سرنوشت تاریخی را ویران نکرده‌اند ملی‌گرایی - به‌مثابه ایدئولوژی سیاسی، به مثابه فرهنگ عمومی و به مثابه مذهب سیاسی - به حیات خود ادامه خواهد داد. هویت ملی همچنان به عنوان یکی از سنگ بناهای نظم جهانی معاصر باقی خواهد ماند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۹).

خاص‌گرایی قومی طی سالیان اخیر

بی‌گمان از جنبه‌های مختلف باید قومیت را یکی از برجسته‌ترین مسائل جهان در اواخر سده بیستم و سال‌های آغازین سده بیست‌ویکم به‌شمار آورد. منابع آماری مختلف نشان می‌دهند امروزه بیش از هشتاد درصد کشورهای عضو سازمان ملل متحد دارای تنوع و تکثر قومی هستند و بیش از دو یا چند اجتماع قومی را در بر می‌گیرند. این اجتماع‌ها همواره و به صورت مسالمت‌آمیز و یا خشونت‌بار برای سیطره یافتن (به‌دست‌گرفتن حکومت) کسب استقلال و خودمختاری و یا ادغام در جامعه برای دستیابی به موقعیت بهتر با یکدیگر رقابت می‌کنند.

اگر ستیزهای کوچک را نادیده بگیریم حدود ۳۷ جنگ و ستیز داخلی عمده را می‌توان در جهان شناسایی کرد که تقریباً همه آن‌ها دارای یک جنبه مهم قومی هستند و در هر کدام از آن‌ها بیش از هزار نفر کشته شده‌اند. در کل، این ستیزها حدود سی‌وهشت میلیون بی‌خانمان و هفت میلیون کشته بر جای گذاشته و اگر آمار مربوط به ستیزهای قومی کوچک (ستیزهای کمتر از هزار کشته) را هم که بسیار بیشتر هستند به‌شمار آوریم، تعداد بی‌خانمان‌ها و کشته‌شدگان افزایش می‌یابد.

تقریباً نیمی از ستیزهای قومی از سال ۱۹۸۹ به این سو که پایان جنگ سرد و آغاز به اصطلاح "نظم جهانی جدید" بود آغاز شده است. در برخی موارد بستر شکل‌گیری جنبش‌ها و ستیزهای مورد نظر گروه‌های بزرگ اقلیت هستند (مانند کبک و تبت) و در مواردی هم اقلیت‌های کوچک (مانند فریسیان‌ها در هلند، ژوراسیان‌ها در

سوئیس و گورکان‌ها در هند). بنابراین، پرشمار یا کم‌شمار بودن گروه‌های قومی مانع از ستیز و تنش قومی نیست.

ماهیت و محتوای ستیزها و جنبش‌های قومی هم فرهنگی است، هم اقتصادی مثلاً در ولز و اسکاتلند مسائل قومی ماهیت اقتصادی پررنگ‌تری دارند، در حالی که در مورد باسک اسپانیا و کبک کانادا جنبه فرهنگی موضوع برجسته‌تر است. علاوه بر این، در کشوری مانند هند، هم مناطق عقب‌مانده و فقیری مثل ناگالاند شاهد اعتراض‌های قومی است و هم ایالات توسعه‌یافته‌ای مثل پنجاب.

بستر سیاسی مسائل قومی نیز متنوع است و هویت، تنش و ستیز قومی در چارچوب نظام‌های سیاسی مختلف شکل می‌گیرد: در نظام‌های دموکراتیک مانند هند و بلژیک بسیج قومی گسترده‌ای صورت می‌گیرد، نظام‌های اقتدارگرایی مانند اسپانیای فرانکو و اوگاندا مسائل قومی عمده‌ای داشته و دارند دولت‌های متمرکزی مانند فرانسه، ترکیه و سنگال هنوز نتوانسته‌اند مشکلات قومی خود را حل کنند و در نظام‌های فدرال مانند یوگسلاوی و هند هم قومیت‌ها بسیار فعال هستند.

گوناگونی نشانه‌های فرهنگی و اهداف متفاوت بسیج قومی، دیگر ویژگی این نوع ملی‌گرایی به‌شمار می‌آید. در آمریکا، کانادا، بخش عمده‌ای از آفریقا و ایرلند شمالی، به ترتیب از نشانه‌هایی مانند رنگ پوست، زبان، وفاداری‌های قبیله‌ای و دین بهره‌برداری می‌شود. برخی جنبش‌ها استقلال فرهنگی می‌خواهند و برخی دیگر در جستجوی حقوق برابر درون نظام سیاسی غالب هستند. به هر حال، در همه موارد، این جنبش‌ها نمودار و مبین برجسته هویت گروهی و میل به توزیع عادلانه‌تر منابع سیاسی و اقتصادی هستند.

آفریقا: قاره آفریقا را باید قاره تنوع قومی دانست که در قالب صدها قبیله و طایفه نمود یافته است. اکثر کشورهای این قاره جوامع چند قومی هستند و در بسیاری از آن‌ها حتی یک گروه قومی دارای اکثریت قابل توجه وجود ندارد. مثلاً در سرتاسر جهان از ۲۳۰ اقلیتی که در وضع بحرانی و خطرناک قرار دارند، تعداد ۷۲ گروه در جنوب صحرای مرکزی آفریقا زندگی می‌کنند. هرکدام از این اقلیت‌های قومی هم از اقلیت‌های کوچک‌تری تشکیل می‌شود.

همچنین، این وضع به واسطه سیاست‌های استعماری تشدید شده است. حدود صد سال پیش که اروپاییان اقدام به ترسیم مرزهای سیاسی میان جوامع آفریقایی کردند، در واقع زمینه شکل‌گیری، تداوم و یا تشدید تنش‌ها و ستیزهای قومی هم فراهم شد. آن‌ها در اکثر قریب به اتفاق موارد مرزهای سیاسی را به‌گونه‌ای ترسیم کردند که انطباق چندانی با مرزهای قومی نداشت. به واسطه چنین اقدامی است که امروزه برخی

قبایل و اقلیت‌های قومی در بیش از یک کشور پراکنده‌اند و در مواردی هم چند قوم متفاوت در قلمرو یک دولت سکونت دارند.

امروزه کمتر کشور آفریقایی را می‌توان یافت که به‌نحوی گرفتار اختلاف، رقابت، تنش و ستیز قومی نباشد. شاخ آفریقا چهار کشور جیبوتی، اتیوپی، اریتره و سومالی را در بر می‌گیرد و از لحاظ خاص‌گرایی قومی، بحرانی‌ترین منطقه قاره آفریقا به‌شمار می‌آید.

سومالی در سال‌های اخیر ستیزها و خشونت‌های قومی عمده‌ای را تجربه کرده است. این کشور دارای شش گروه قومی اصلی است که هر کدام از آن‌ها به‌طور سنتی در بخش‌ها و مناطق متمایزی مستقر هستند. در دهه ۱۹۹۰ اختلالات و تنش‌های سنتی میان گروه‌های قومی بسیار شدت یافت و به جنگ و ستیزی خونین تبدیل شد. اقوام قدرتمند، مواد غذایی، ثروت و اسلحه را متصرف شدند و اقوام ضعیف‌تر هم به اردوگاه‌ها پناه آوردند.

سودان نیز از دهه ۱۹۸۰ گرفتار جنگ داخلی بوده که طرف‌های درگیر در آن سیاه‌پوستان مسیحی مقیم استان‌های جنوبی و اعراب مسلمان مستقر در شمال کشور هستند. سیاه‌پوستان مسیحی ظاهراً از آن‌رو به رویارویی ستیزآمیز با اعراب شمالی برخاستند که از اقدامات آن‌ها برای تبدیل جامعه‌ای چندقومی به یک جامعه همگون مبتنی بر سنت اسلامی جلوگیری کنند. در جریان جنگ بیش از یک میلیون سودانی ناگزیر به مهاجرت از جنوب به شمال شدند و ۳۵۰ هزار نفر دیگر به اتیوپی گریختند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱).

جنگ طولانی طی ۲۵ سال در آنگولا تا سال ۲۰۰۰ باعث مرگ ۲ میلیون نفر گردید. ۵۰۰ هزار نفر در کشور سیرالئون از مراکز درگیری و جنگ در داخل کشور به خارج از آن فرار کردند (شوتار، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

در این قاره منهای کشورهای انگشت‌شمار، همه کشورها کم‌وبیش گرفتار نوعی شکاف، تنش و ستیز قومی هستند که در سال‌های گذشته تشدید شده است. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ علاوه بر شاخ آفریقا و آفریقای مرکزی، جنوب و شرق آفریقا نیز صحنه ستیزهای قومی فزاینده‌ای بوده است. شدیدترین ستیزها در مواردی رخ می‌داد که شکاف دینی با شکاف‌های قومی انطباق می‌یافت.

آسیا: ۲۱ کشور شرق، جنوب شرق و جنوب آسیا دارای اقلیت‌های قومی چشمگیری هستند که در مجموع ۴۳ گروه قومی را تشکیل می‌دهند. در سال‌های اخیر شماری از این گروه‌ها نسبت به افزایش سیطره سیاسی و گسترش جمعیتی بنگالی‌ها،

برمه‌ای‌ها، چینی‌ها، هندوها و جاوه‌ای‌ها حساس‌تر شده، به مقاومت سیاسی سازمان‌یافته‌ای پرداخته‌اند. آراکان‌ها،^۱ دایاک‌ها،^۲ میزوها،^۳ مون‌ها،^۴ پاپوان‌ها،^۵ تبتی‌ها و گروه‌های قومی دیگر را می‌توان در این دسته قرار داد.

از این ۴۳ گروه، ۱۳ گروه قومی هم اعتراض منفعلانه و شورش واکنشی را کنار گذاشته، جنبش‌های جدایی‌خواهانه فعالانه و سازمان‌یافته‌ای را شکل داده‌اند. برخی اقلیت‌های قومی‌دینی نیز در دهه‌های اخیر سیاسی شده‌اند تا از ایمان، شیوه زندگی و سرزمین خود دفاع کنند: اقلیت‌های مسلمان جوامع دارای اکثریت هندو، بودایی و مسیحی (مسلمانان هند و جنوب تایلند)، سیک‌های هند، گروه چام در کامبوج و موروهای فیلیپین.

ولی مهم‌ترین ستیز قومی در سریلانکا شکل گرفته است. این کشور با حدود ۲۱ میلیون نفر جمعیت (در سال ۲۰۱۲) دارای دو گروه قومی عمده است: سینهاله‌ها^۶ و تامیل‌ها. سینهاله‌ها ۷۴ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، زبان خاص خود را دارند و اکثراً بودایی هستند. تامیل‌ها ۱۸ درصد جمعیت را در بر می‌گیرند، به زبان متفاوتی سخن می‌گویند و عمدتاً هندو مذهب هستند. اقلیت‌های دیگری نیز مانند مسلمانان و مالایی‌ها در این کشور زندگی می‌کنند.

این ستیز قومی بسیار پرهزینه بوده است. بنابر گزارش‌های غیررسمی، در شدیدترین خشونت قومی که به سال ۱۹۸۳ رخ داد حدود دو هزار نفر جان خود را از دست دادند و صدها هزار نفر آواره شدند. در جریان این جنگ داخلی بین صد تا سیصد هزار نفر از اهالی پایتخت (کلمبو)، در جستجوی پناهگاه‌های مطمئن از خانه و کاشانه خود گریختند. در درگیری‌های دیگر نیز شماری فراوان از اهالی شهرها و روستاهای مختلف سریلانکا کشته یا آواره و بی‌خانمان شده‌اند. در بسیاری از منابع ادعا شده که از سال ۱۹۷۴ بیش از سی هزار نفر در ستیزها و خشونت‌های قومی مختلف جان باخته‌اند و نیم‌میلیون نفر آواره و بی‌خانمان شده‌اند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱). درگیری‌ها و تنش‌هایی که در سریلانکا وجود دارد در سال ۲۰۰۰ به مهاجرت و پناهندگی ۵۰۰ هزار سریلانکایی منجر شد (شوتار، ۱۳۸۶: ۱۱۵).

-
1. Arakanese
 2. Dayak
 3. Mizo
 4. Mon
 5. Papuan
 6. Sinhalese

در دیگر مناطق آسیا هم ستیزهای قومی گوناگونی وجود دارد که در دهه‌های اخیر بر شدت و گستره آن‌ها افزوده شده است. کشورهای تازه استقلال‌یافته ماورای قفقاز عرصه تنش‌ها و ستیزهای قومی فزاینده است که تاکنون سرکوب شده و پنهان مانده بودند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱). در طول چهار سال در حدود ۳۰۰ هزار نفر در ارمنستان، ۸۰۰ هزار نفر در جمهوری آذربایجان و ۳۰۰ هزار نفر در گرجستان مجبور به مهاجرت شدند (شوتار، ۱۳۸۶: ۱۱۵). کشورهای آسیای خاورمیانه نیز که همواره یکی از کانون‌های اصلی بحران فرهنگی- قومی بوده‌اند، با انواع تنش‌ها، ستیزها و خشونت‌های قومی درگیر هستند. این تنش‌ها و ستیزها نه تنها گسترده‌تر و شدیدتر می‌شوند بلکه در ترکیب با شکاف‌ها و اختلافات فرهنگی دیگر (از جمله شکاف دینی) زندگی اجتماعی را پیچیده‌تر می‌کنند.

فلسطینی‌های مقیم سرزمین‌های اشغالی و کشورهای دیگر سال‌هاست برای دستیابی به دولت و کشوری مستقل مبارزه می‌کنند. شهروندان عرب رژیم صهیونیستی هم که ۱۷ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بر پایه فرهنگ و هویت قومی به بسیج، سازمان‌دهی و فعالیت سیاسی می‌پردازند (گل‌محمدی، ۱۳۸۱).

در کشورهای دیگر خاورمیانه هم مانند لبنان، عراق و عربستان سعودی، خاص‌گرایی‌هایی وجود دارد، ولی شدیدترین و برجسته‌ترین خاص‌گرایی قومی در کشور لبنان شکل گرفته است. امروزه اکثریت قریب به اتفاق جمعیت لبنان را ۵۵ درصد مسلمانان، ۳۸ درصد مسیحی و ۷ درصد دروزی تشکیل می‌دهد که هر کدام از آن‌ها فرقه‌ها و قومیت‌های کوچک‌تری را در بر می‌گیرند. از همین‌رو، جامعه لبنان دارای تنوع قومی بسیار بالایی است و زمینه را برای همزیستی و خاص‌گرایی‌های قومی گوناگون فراهم می‌کند.

آمریکا: تیره‌پوستان مقیم کشورهای مختلف روابطی پر تنش با روشن‌پوستان اروپایی تبار دارند و چنین رابطه‌ای، هویت و خاص‌گرایی قومی آن‌ها را تقویت می‌کند. حدود ۲۹ گروه قومی مقیم آمریکای لاتین، جملگی کم‌وبیش در چنین شرایطی قرار دارند. البته خاص‌گرایی قومی در کشورهایی مانند بولیوی، برزیل، اکوادور، گوآتمالا، مکزیک و پرو برجسته‌تر است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱). مثلاً جنگ‌های ملیشایی در کلمبیا به مهاجرت ۱/۵ میلیون کلمبیایی و سکونت در حلبی‌آبادهای حومه شهرهای بزرگ منتهی شد (شوتار، ۱۳۸۶: ۱۱۵).

دیگر نمونه برجسته خاص‌گرایی قومی در قاره آمریکا، فرانسوی‌زبان‌های کانادا هستند. این کانادایی‌های فرانسوی‌زبان از تبار نخستین اروپایی‌هایی هستند که در کانادا مستقر شدند. گرچه جامعه فرانسوی‌زبان کانادا در حفظ زبان، دین و آداب و رسوم خود

کوشا و جدی بودند و قوانین و مقررات کانادا هم بر این امر صحنه گذاشته بود، اما در عمل زیر سلطه کانادایی‌های انگلیسی‌تبار قرار گرفتند که از لحاظ سیاسی مسلط بودند. این تبعیض و نابرابری سیاسی معمولاً با نوعی تحقیر فرهنگی-قومی فرانسوی‌زبان‌ها همراه بوده است.

این عوامل، جامعه فرانسوی‌زبان‌های کانادا را که حدود ۲۷ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد و بزرگ‌ترین گروه ملی‌گرای قومی در جوامع دموکراتیک به‌شمار می‌آید، به خاص‌گرایی فرهنگی پایدار و فزاینده‌ای سوق داده است. در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ جنبش‌های ملی‌گرایانه‌ای مانند "حزب کبک" شکل گرفتند. طولی نکشید خط‌مشی مسالمت‌آمیز و محافظه‌کارانه این‌گونه جنبش‌ها، کبکی‌های تندرو را به ایجاد سازمان‌های رادیکال و ستیزه‌جو وادار کرد و سازمان‌هایی مانند "جبهه آزادی‌بخش کبک" در صحنه سیاسی کانادا پدیدار شد. بنابراین، موجی از عملیات خشونت‌بار، مانند ترور مقام‌های عالی‌رتبه، بمب‌گذاری و درگیری خیابانی، مناطق مختلف کانادا را فرا گرفت.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ به واسطه برخی اقدامات و اصلاحات سیاسی و قانونی جنبش قومی کبک اندکی فروکش کرد، ولی در دهه ۱۹۹۰ جنبش ملی‌گرایی کبک دوباره شدت گرفت و فرانسوی‌زبان‌های کانادا جدی‌تر از همیشه خواهان استقلال شدند. در اواسط سال ۱۹۹۲ نمایندگان و فعالان جنبش ملی‌گرایی قومی کبک با مسئولان حکومت مرکزی به گفتگو نشستند تا امتیازهای بیشتری بگیرند، ولی این نشست تقریباً بی‌ثمر بود. در سال ۱۹۹۵ هم اقدام دیگری در راستای کسب استقلال صورت گرفت که به نتیجه‌ای قابل توجه نرسید. به همین دلیل، ستیز فرهنگی و ملی‌گرایی و جدایی‌خواهی کبکی‌ها روزبه‌روز گسترده‌تر و شدیدتر می‌شود.

اروپا: ساختار فرهنگی-قومی قاره اروپا همگون‌تر از قاره آسیا و آفریقا است، چرا که در طول چندین دهه و به صورت مسالمت‌آمیز و خشونت‌بار، بخش عمده‌ای از تنوع و تفاوت فرهنگی و قومی در این قاره از بین رفته است. از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ نسبت اروپایی‌هایی که به یک گروه قومی تعلق داشتند ولی دارای دولت مستقلی نبودند، از ۲۶ به ۷ درصد رسید. پس از جنگ جهانی دوم هم حدود بیست میلیون اروپایی سرزمین اصلی خود را ترک کردند و در مکان‌هایی جدید ساکن شدند.

ولی این تحولات و تدبیرها، خاص‌گرایی فرهنگی را در این قاره از بین نبرده و امروز شاهد گرایش‌ها و جنبش‌های قومی فزاینده و گسترش‌یابنده‌ای هستیم. در اروپای غربی، بریتانیا با مسائل قومی ایرلند شمالی، اسکاتلند و ولز دست به گریبان است. اهالی

باسک و کاتالان‌ها چندین سال است که برای جدایی از اسپانیا و تشکیل دولتی مستقل مبارزه می‌کنند. در فرانسه مبارزات و جنبش قومی برتن‌ها و باسک‌ها نمونه آشکار نوعی خاص‌گرایی فرهنگی است. دیگر کشورهای اروپای غربی هم کم‌وبیش عرصه چنین خاص‌گرایی‌هایی هستند.

خاص‌گرایی قومی در اروپای شرقی شدیدتر و برجسته‌تر از دیگر مناطق این قاره است. بلافاصله پس از فروپاشی شوروی و پایان سلطه روس‌ها بر سیاست و فرهنگ اقوام مختلف اروپای شرقی، خواست‌ها و گرایش‌های فرهنگی سرکوب‌شده بار دیگر آشکار شد و بسیج سیاسی مبتنی بر خود آگاهی فرهنگی قومی سرتاسر این منطقه را فرا گرفت. یوگسلاوی که فاقد یک گروه قومی دارای اکثریت بود، فرو پاشید و پنج جمهوری جدید اسلوونی، کرواسی، بوسنی هرزگوین، مقدونیه و کوزوو اعلام استقلال کردند. البته این خاص‌گرایی‌ها در برخی موارد (مانند بوسنی هرزگوین) بسیار خشونت‌بار بود.

در دیگر مناطق اروپای شرقی هم وضع نسبتاً مشابهی حاکم است: چک‌ها و اسلواک‌ها چکسلواکی را به دو کشور مستقل تقسیم کردند؛ اقلیت‌های مجار ساکن رومانی با شدت و حدت بیشتری خواست‌های قومی خود را مطرح می‌کنند؛ حدود یک میلیون اقلیت ترک بلغارستان که تا سال‌های اخیر از انتخاب نام ترکی و سخن گفتن به این زبان و رعایت آداب و شعائر اسلامی محروم بودند، امروزه برای کسب حقوق و امتیازهای بیشتری تلاش می‌کنند؛ یهودستیزی و بیگانه‌ستیزی هم در بیشتر کشورهای اروپای شرقی رو به افزایش است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱).

در کل، بعد از سال ۱۹۸۹ و پس از فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در اروپای شرقی ۱۷ میلیون اروپایی مجبور به مهاجرت شدند. درگیری‌های به وجود آمده در یوگسلاوی سابق مهاجرت‌های گروهی را سبب گردید و در سال ۱۹۹۴ نزدیک به ۴ میلیون نفر به دنبال درگیری بین کروات‌ها، صرب‌ها و بوسنیایی‌ها سرزمین خود را ترک کردند. در سال ۲۰۰۰، ۸۵۰ هزار نفر مجبور به مهاجرت در داخل کشورهای خود شدند و ۳۵۰ هزار نفر به کشورهای دیگر پناهنده گشتند (شوتار، ۱۳۸۶: ۱۱۵).

پایان سیستم وستفالیایی حکومت

همان‌گونه که ما از سقوط دولت‌محوری و سرزمین‌محوری بحث می‌کنیم، در حال حاضر فرایند حکومت چیزی بیش از دولت‌ملت است. حکومت کردن چند لایه شده که شامل عملیات‌های جهانی، منطقه‌ای فراحکومتی، محلی همراه و متداخل با ترتیبات ملی است.

حکومت نمودن امروزه جنبه مشاوره‌ای و هماهنگی داشته و از حالت یک‌جانبه‌گرایی حکومت سنتی فراتر رفته است. برخی نمودها از چندمحوری در سطوح اداری را در جلسات گروه ۸، گروه ۲۰، غیرمتعهدها، ترتیبات منطقه‌ای و نیز کنفرانس‌های ملل متحد می‌توان یافت. دیگر اشکال حکومت را در موارد زیر می‌توان دید:

اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول، مرکوسور^۱، بانک پرداخت‌های بین‌المللی یا بی. ای. اس،^۲ او. ای. سی. دی،^۳ ملل متحد، سازمان جهانی تجارت، سارک، آسه‌آن، بریکس و... که البته جمع آن‌ها امروزه به ۲۵۰ نوع می‌رسد. البته فراحکومتی به معنای بی‌حکومتی نیست؛ بلکه به این معناست که این نهادها اقتدار کامل‌شان را از دولت‌های ملی اخذ می‌نمایند. دولت‌ها- به خصوص دولت‌های قوی‌تر- به تأثیرگذاری و نفوذ قابل‌توجهی بر ترتیبات حکومت نمودن جهانی و منطقه‌ای ادامه می‌دهند. به هر حال، سازوکار فراحکومتی جهانی شدن رو به تزاید مدل وستفالیایی سیاست‌ها را نقض و باطل کرده است. پایان این حاکمیت به معنای پایان دولت و حکومت نیست. بلکه برخلاف آن، بسیاری دولت‌ها (به‌ویژه کشورهای OECD) در سال‌های اخیر قدرت بیشتری کسب کرده، ابزارهای سیاسی جدید و رقابت‌های وسیع‌تری را به دست آورده‌اند (Scholte, 2002).

به هر حال، به نظر برخی، دولت‌ملت به‌مثابه یک بازیگر توان خود را در سازمان‌دهی زندگی اجتماعی از دست داده است. گیه‌نو اعتقاد دارد پایان دولت‌ملت آشکار است (Guehenno, 1995) و شاپیرو معتقد است دوره پایان حاکمیت را می‌بیند. اما برخی نیز زمان جهانی شدن را دوره تداوم و حتی تقویت فرایندهای دولت‌ملت‌سازی می‌دانند (Glick-Schiller, 1995: 59) و نیز طرفداران فراملی شدن معتقد به بازسازی دولت‌ملت هستند یعنی افراد و مردمان ملی باقی مانده، در حالی که از ارزش‌های جهانی و شیوه زندگی جهانی نیز سهم می‌برند (Marden, 1997: 37).

این دسته افراد معتقد به پایان الگوهای سنتی ژئوپلتیک هستند و هیچ جایگاه و نقشی را برای بازیگران ژئوپلتیک سنتی همانند دولت‌ها و ملت‌ها در عصر جهانی شدن لحاظ نمی‌کنند. اُبراین^۴ لغت مرگ را برای جغرافیا به کار می‌برد. وی معتقد است در جهانی‌شدن اقتصاد و تعاملات تجاری در فضای دیجیتالی جایگاهی برای جغرافیا (و

1. MERCOSUR

2. BIS

3. Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

4. O'brien

سرزمین) وجود ندارد (Ó Tuathail, 1999). کسانی دیگر نیز مرگ ژئوپلتیک را پیش‌بینی کرده‌اند. پل ویریلیو^۱ اعتقاد دارد کرنوپلتیک^۲ جای ژئوپلتیک را گرفته است. وی بیان می‌کند در حال حاضر به جای سرزمین ما با زمان تعامل می‌کنیم. سرزمین جای خود را به زمان داده است و حکومت بر سرزمین به حکومت بر زمان تغییر شکل داده است (Ó Tuathail, 1996). فوکویاما پایان تاریخ را می‌بیند و پیروزی لیبرال دموکراسی را پیش‌بینی می‌کند (اتوتایل، دالبی و روتلج، ۱۳۸۰: ۲۶۵).

این واقعیت نیز همچنان به قوت خود باقی است که جهان ما از تعدادی دولت-ملت مستقل تشکیل شده است. گرچه دولت‌ملت از نظر تاریخی پدیده‌ای نسبتاً جدید است، امروزه به عنوان برترین واحد سرزمینی، اداری و سیاسی می‌تواند معرف "اجتماع نیک" باشد. ملت‌ها همچنان با قوت و غیرت از حاکمیت ملی و یکپارچگی ارضی دولت-ملت‌ها دفاع می‌کنند، به‌ویژه ملت‌های جهان سوم که خاطره مبارزات استقلال‌طلبانه هنوز در خاطره جمعی‌شان زنده است. جنگ و آمادگی دائم برای جنگ، چندپارگی سیاسی، تنوع فرهنگی و شکاف عظیم بین پیشرفته‌ترین و فقیرترین دولت‌ها همچنان اساسی‌ترین ویژگی‌های نظام جهانی معاصر به‌شمار می‌آیند. بدین‌سان، اگرچه از موضع مسلط غرب برخوردار و سوسه شویم که جهان را همچون الگوهایی از پیوندهای متقابل در نظر بگیریم که پیوسته پیچیده‌تر می‌شوند، واقعیت این است که این طرز نگاه، دست بالا، فقط بخشی از واقعیت‌های جهان و در واقع بخش سطحی و ظاهری آن را باز می‌نماید. از این گذشته، هیچ گواه قاطعی بر تأیید این دعوی رایج نداریم که فرایندهای جهانی شدن، "بحران دولت‌ملت سرزمین‌محور" را شتاب بخشیده‌اند. برعکس برتری دولت‌ملت به‌منزله واحد سیاسی سیاست جهانی، خود فرآورده نیروهای جهانی‌ساز است (مک‌گرو، ۱۳۸۳: ۲۶۴).

دولت‌ملت‌ها در شرایط تسریع جهانی شدن معاصر، از بسیاری جنبه‌ها کاملاً برگشت‌پذیر هستند. برای مثال، گسترش فوق قلمروگرایی از قرار معلوم هیچ کاری برای کاهش پشتیبانی دولت بن‌برلین برای وحدت مجدد آلمان پس از ۱۹۸۹ انجام نداده است. به همین ترتیب، بیشتر حکومت‌های اروپای شرقی و آسیای میانه پس از دوران کمونیستی (مثل کرواسی، قزاقستان، اسلواکی) با اشتیاق فراوان درصدد تقویت جامعه ملی که با حاکمیت قلمروی آنان همخوانی دارد برآمده‌اند. در کشورهای جنوب نیز جهانی شدن در مقیاس وسیع دولت‌هایی را که به تازگی از دست استعمار رها شده‌اند،

1. Paul Virilio

۶. Chrono Politics رابطه عنصر زمان با پروسه تصمیم‌گیری سیاسی

به پیگیری راه‌کارهایی برای بازسازی ملی وادار کرده است (که البته موفقیت‌های متفاوتی به دست آورده‌اند) (شولت، ۱۳۸۲: ۲۰-۶۷).

برخی از دولت‌ها در عمل اقداماتی برای کاهش تأثیرات جهانی و حفاظت از جوامع ملی خود به عمل آورده‌اند. برای مثال مقامات دولتی چین، مالزی، عربستان سعودی و کشورهای دیگر پخش برنامه‌های ماهواره‌ای "خارجی" در کشور خود را غیرقانونی اعلام کرده‌اند، سایر دولت‌ها نیز با امید جلوگیری از "تهاجم" ضوابط گوناگونی را وضع کرده‌اند. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دولت‌های جنوب اقداماتی برای نظم نوین اطلاعات و ارتباطات جهانی انجام دادند که یکی از هدف‌های آن افزایش کنترل ملی بر ارتباطات جمعی و القای مشخصه‌های ملی بیشتر از طریق مطالب ارسالی بوده است. در هانوی دولت در سال ۱۹۹۵ به منظور تقویت تبلیغات با ماهیت "ویتنامی" قوانینی را به تصویب رسانده است. سال بعد، پلیس به منظور "حفاظت در برابر مطالب فرهنگی مسموم‌کننده" اقدام به برچیدن تابلوهای آگهی شهری کالاها "خارجی" کرده است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۰-۶۷).

در همین حال، رسانه‌های گروهی دولتی و تحت نظارت دولت اغلب از طریق خبرها و برنامه‌های تفریحی خود هشیاری ملی را تقویت کرده‌اند. شبکه "رد گلوبو"^۱ در برزیل و گروه "تلویزا"^۲ در مکزیک، از طریق تلویزیون به تقویت هویت ملی در دو کشور یادشده بسیار کمک کرده‌اند. دولت‌های هندوستان و اندونزی نیز با همین هدف به پخش برنامه‌های ماهواره‌ای اقدام کرده‌اند. علاوه براین، دولت‌ها اغلب در نمایشگاه‌های جهانی از غرفه‌های ملی و تیم‌های ملی در رقابت‌های ورزشی حمایت مالی می‌کنند. کنگره ملی آفریقا و سازمان آزادی‌بخش فلسطین از مؤسسات دولت جهانی جهت تحقق هدف‌های خود به منظور رسمیت بخشیدن به طرح‌های ملی خود استفاده می‌کنند (شولت، ۱۳۸۲: ۶۷-۲۰).

این تقاضا که روابط بین‌الملل موضوع مطالعه خود را "نسبتاً منقطع" از مکان در نظر گیرد، آشکارا شکلی خارق‌العاده و احتمالاً حل‌نشده برای این رشته ایجاد می‌کند. این تقاضا در حقیقت موجب تضعیف نظریه روابط بین‌الملل مطابق با درکی که در حال حاضر از آن داریم، می‌شود، زیرا حتی در صورتی که نظریه روابط بین‌الملل را به طور کلی مبتنی بر دولت‌محوری در نظر نگیریم، باز هم چندان متمایل به افراط در فراروی

1. Rede Globo
2. Telvista

مطابق با مفاهیم کثرت‌گرایی و فراملی‌گرایی نیست. به عبارت دیگر، نظریه روابط بین‌الملل همچنان مبتنی بر سرزمین باقی می‌ماند. منافع وابسته به قلمرو هنوز هم دولت انگلستان را وادار به جنگ با آرژانتین بر سر جزایر فالکلند (مالویناس) می‌کند. نیم قرن از جهانی‌شدن در مقیاس وسیع می‌گذرد و هنوز جنگ در شبه جزیره کره پایان نیافته است. در حالی که علاقه به وحدت مجدد دو کره تحت دولت‌دولتی واحد پافشاری می‌شود، کره جنوبی در روابط فراج جهانی عمیقاً شرکت دارد. در همین حال، احیای گسترده تعلقات قومی و مذهبی در اثر جهانی شدن به تقویت قابل ملاحظه جنگ‌های میان کشورهای مثل افغانستان، آنگولا، اندونزی، روسیه، سریلانکا، سودان و یوگسلاوی سابق انجامیده است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۵۹).

جهانی شدن و تکثیر نظام دولت‌ملت

با وجود این که تفکر مربوط به ملت هزاران سال قدمت داشته است، از مفهوم مدرن ملی‌گرایی فقط چند صد سال می‌گذرد که برخی معتقدند امروزه آن نیز منسوخ شده است. ملی‌گرایی به یک مفهوم مشکل‌ساز در جهان پس از جنگ سرد بدل شده است. به دنبال تقسیم بخش وسیعی از دنیا به بلوک شرق و غرب، ژئوپلتیک به یک رشته پژوهشی ویژه برای مطالعه جهان هرج و مرج زده تبدیل شد، جهانی که در آن تب ملی‌گرایی در بسیاری از نقاط دوباره متولد شده بود.

هارم دی بلیج^۱ در سال ۱۹۹۲ متذکر شد: "مشکلات جهان در قرن بیست و یکم در دو چیز خلاصه می‌شود:

اول، چارچوب‌های مرزی که ریشه در سال‌های ۱۸۰۰ دارند. دوم، نظام‌های سیاسی که معدودی از آنها می‌توانند فشارهای نوظهور ملی‌گرایی و ناحیه‌گرایی را تحمل نمایند" (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

کوهن پیکربندی نظام جهانی در قرن آینده را ناشی از ظهور نیروهای ساختارزدای ملی‌گرا می‌داند و در تشریح تکثیر و زایش کشورهای جدید می‌گوید: "جمعیت‌های متفاوتی که در سرزمین‌های مختلف وجود دارند در پی دستیابی به استقلال و تشکیل حکومت به‌رغم هزینه‌های زیاد و سنگین هستند". وی این نیروهای

ساختارزدا را در مدل‌های همانند: مستعمرات، وابستگی‌ها، پیرادرون‌بوم‌ها^۱ و همچنین نواحی خودمختار، مشترک‌المنافع، تحت‌الحمایه و یا استان می‌بیند (Cohen, 1991). به‌علاوه، گروه‌های جدایی‌طلب و بازستانی‌خواهی نیز وجود دارند که متهم به مبارزات سیاسی و نظامی برای استقلال‌اند. ۵۰۰ واحد در این گروه تقسیم می‌شوند؛ اریتره، پولیساریو، کُردها، تامیلی‌ها، فلسطینی‌ها و... (Cohen, 1991).

به نظر کوهن طی سالیان آتی کالدونیای جدید، سودان جنوبی، ساحل غربی فلسطین راه [استقلال] خویش را می‌یابند (Cohen, 1991). وی همچنین ادامه می‌دهد: همچنان که حکومت‌های میزبان فرسایش اقتصادی، نظامی، روانی و سیاسی بیابند، راه برای موفقیت مبارزات استقلال‌طلبی نیروهای ملی مثل تی‌مور شرقی، گینه جدید غربی، ناگالند^۲ و کردستان باز خواهد بود^۳ (Cohen, 1991).

در سال‌های اخیر دو روند جهانی‌شدن و تجزیه، کشورهای متمرکز و قوی نظیر اندونزی، ایتالیای، شوروی سابق و کانادا را تضعیف یا ویران کرده است. شاید در نتیجه همین تحول، اشکال جدیدی از جامعه سیاسی که به تفاوت‌های فرهنگی احترام بیشتری می‌گذارند و در مقایسه با اسلافشان جهان‌وطنی‌تر محسوب می‌شوند، پدیدار می‌گردند. تجزیه یوگسلاوی سابق این نکته را مشخص می‌کند که صدور احکام کلی درباره این‌گونه مسائل [مثل حذف ملی‌گرایی] تا چه حد ناممکن است. با سقوط ناگهانی یا فرسایش دائمی یک کشور، ملی‌گرایی خشونت‌آمیز می‌تواند فاتح میدان باشد (لینکلتر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۹).

برنر^۴ حتی پا را از این فراتر گذاشته و معتقد به کوچک و کوچک‌تر شدن پیکره‌های جغرافیای سیاسی جهان یعنی دولت‌ملت‌هاست. وی می‌گوید: "هر چه مردم بیشتر در معرض جهانی‌شدن قرار بگیرند تعداد بیشتری خود را به صورت متفاوت و به شکل ملت‌های مستقل تعریف می‌کنند. به‌رغم این، طی چند قرن اخیر، هویت ملی علت وجودی کشورهای جدید بوده و حاکمیت ملی در روابط بین‌الدولی همه‌گیر شده است (Bruner, 2000).

۱. Exclave پیرادرون‌بوم یا برونگان: بخشی از سرزمین برخی از دولت‌های در محاصره یک کشور همسایه است. بهترین نمونه این مناطق، منطقه کابیندا در کشور آنگولا و بخش شمالی کشور عمان است که با خاک امارات عربی متحده از بدنه اصلی سرزمین جدا مانده است.

۱. Nagaland، یکی از ایالات شمال شرقی هند.

۲. پیش‌بینی‌های کوهن که در سال ۱۹۹۱ صورت گرفته بود تاکنون در برخی موارد مثل اریتره، تی‌مور شرقی و سودان جنوبی درست بوده است.

روند جهانی‌شدن و ادغام باید در مقابل بازگشت و پیش‌زمینه مهمی همانند یوگسلاوی سابق نگریسته شود. تنش بین نیروهای واگرا و همگرا می‌تواند تعریفی از اشکال قرنی باشد که به عصر نهایت‌ها معروف است (Hobsbawm, 1997). جهان پس از جنگ سرد نمونه‌های در خور توجهی از همگرایی (اتحادیه اروپا) و موج شگفت‌انگیز واگرایی (چکسلواکی، یوگسلاوی و شوروی) بوده است. در همین رابطه، جنبش‌ها یا احزاب جدایی‌طلب دیرپایی در کانادا، ترکیه، اسپانیا، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا فعال باقی می‌مانند (پلانتر، ۱۳۸۳: ۱۸). استدلال شده است که جهانی‌شدن و تجزیه در سراسر جهان همراه هم هستند (Clark, 1997)؛ برای بیشتر این قرن جهان نه تنها به وسیله سلاح‌های کشتار جمعی تهدید می‌شود بلکه خشونت و هزینه ۸۶۰ میلیارد دلاری جهت تهیه سلاح خصوصیت این قرن است. همان‌گونه که کلارک بیان می‌کند این قرن که به وسیله به‌هم‌پیوستگی‌ها و اتصالات وسیع‌تر حوادث در سطح جهانی معروف شده، سوژه‌ای برای فرایندهای سیاسی از هم‌گسیختگی و تجزیه است (Dodds, 2000: 18). یعنی دولت‌ملت‌ها به سوی تکثیر در جهان مقررات‌زدایی شده قرن بیست‌ویکم پیش می‌روند (Blacksell, 2006: 55).

همچنان که بیان می‌شود از پایان جنگ دوم جهانی با سرعت گرفتن تشکیل مرزهای ملی مواجه بوده‌ایم. پس با ورود به قرن بیست‌ویکم هنوز منازعه در مورد بسیاری مرزها وجود دارد. این افزایش تعداد کشورها با افزایش بازشدن اقتصادها همراه بوده است. آلسینا^۱ و اسپولار^۲ استدلال می‌کنند جهانی‌شدن (در شکل افزایش وابستگی تجارت بین‌الملل و وحدت سرمایه‌گذاری) باعث تشویق تشکیل کشورهای کوچک‌تر (در موارد جمعیت یا GDP) شده است (Thompson, 2004).

در حالی که پروسه‌های جهانی با گسترش کاپیتالیسم تقویت می‌شود، نابرابری‌ها و مجموعه‌های مهمی از تضادها آن‌ها را شکل می‌دهد. در حالی که پروسه‌های وحدت اقتصاد جهانی در حال انجام است، روندهای بیشتری به سوی تجزیه سیاسی و اجتماعی پیش می‌روند؛ این پدیده، آمیختگی و شکاف (وحدت و تجزیه) نامیده می‌شود. از این‌رو، در یک طرف، مسیری به سوی وحدت اقتصاد فراملی همانند نفتا، اتحادیه اروپا، مرکوسور و طرح فتا (تجارت آزاد در قاره آمریکا) وجود دارد؛ در طرف دیگر نیروهای ناسیونالیسم احیاشده و هویت‌های قومی کشورهای چندملیتی را از پائین با خطر شکاف‌های سیاسی مواجه می‌سازند (Slater, 2004). یعنی "پروسه کنونی جهانی‌شدن

1. Alesina
2. Spolare

ظرفیتی برای تجزیه دولت- ملت‌ها و تأثیر تفاوت‌های ناحیه‌ای داخلی است (Slater, 2004).

بنابراین، ملی‌گرایی می‌تواند در درجه نخست به عنوان واکنشی در مقابل جهانی‌شدن تلقی شود. اما از جهتی دیگر، ملی‌گرایی محصول جهانی شدن است. از یک سو، گسترش موج ملی‌گرایی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشانگر شکست سایر اشکال ملت‌سازی حکومت، به‌ویژه در کشورهای چندملیتی جهان کمونیسم است. چهار کشور تجزیه شدند و ۲۲ کشور جدید به وجود آمدند. علت اصلی این فرایند تأثیر فشارهای اجتماعی و اقتصادی غرب بر جهان کمونیستی بود. در عصر جهانی شدن، مردم ادغام‌شدن در کشورهای بزرگ را نمی‌خواستند، بلکه خواستار جدایی‌طلبی، استقلال و دسترسی به بازارهای جهانی براساس شرایط خود بودند. از سوی دیگر، سقوط کمونیسم سبب پیدایش شکل دیگری از ملی‌گرایی گردید که همانا اتحاد ملی بود؛ این امر درباره آلمان، یمن، چین و کره مشهود است. رابطه جهانی شدن و ملی‌گرایی در یک مورد تجزیه، از طریق جدایی‌طلبی بود، حال آن‌که در مورد دوم اتحاد، از طریق ادغام بود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۹۱).

این واقعیت که نه برداشت علمی و نه برداشت التقاطی از فرهنگ جهانی نتوانستند پژواک عمومی و پایداری چندانی داشته باشند، نشان می‌دهد که شرایط برای سرکوب پست‌مدرنی ناسیونالیسم هنوز تحقق نیافته است و این که جهانی شدن به‌واسطه سه استدلال متفاوت حمایت می‌شود: اولی به پیامدهای فرایندهای جهانی شدن برای ملت‌ها و ملی‌گرایی مربوط می‌شود، دومین استدلال توجه ما را به مبنای قومی-ملی‌گرایی و میراث فرهنگی آن برای عصر پست‌مدرن معطوف می‌کند، در حالی که استدلال سوم مبانی قومی را به‌واسطه عطف توجه به بنیادهای مقدس هویت ملی و پیامدهای بلندمدت آن تقویت می‌کند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۷۹).

برای بسیاری از گروه‌های قومی آرمان دولت-ملت به صورت جاذبه‌ای قوی باقی است، همانند مبارزات کردها و چین‌ها در دهه ۱۹۹۰. همچنین این اعتقاد وجود دارد که در جنوب، در مواجهه با سرزمین‌زدایی اقتصادی سیاسی جهان، استقلال بهترین گزینه جهت تعقیب امنیت سیاسی-اقتصادی می‌باشد. جهانی شدن ممکن است واقعاً درخواست‌ها برای دولت-ملت‌ها و سرزمین‌های جدا افتاده [مستقل] را تقویت کند تا این که کم نماید (Dodds, 2000: 17).

برخی نیز از ظهور قوم‌گرایی جدید در چارچوب جهانی شدن در نیم قرن آینده سخن می‌گویند و بر آن هستند که گروهی از حکومت‌های ملی جدید در اثر فعالیت جنبش‌های قوم‌گرایی نوین در اطراف جهان ظهور خواهند کرد (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۵).

یعنی دورنمای ژئوپلتیک سده بیست‌ویکم حاکی از آن است که نیروهای هویتی و سرزمینی‌گرایی به پایان یافتن ندارد. حتی این احتمال است که عوامل بحران‌آفرین جدیدی ظهور کنند و باز هم بر مشکلات بیفزایند. فرایند جهانی شدن یا یکپارچگی بازار جهانی به عنوان برآیند فروپاشی اردوی سوسیالیست، رشد ارتباطات و مبادله اطلاعات از راه دور با دگرگونی‌هایی در جغرافیای انسانی همراه است که بازتاب آن در ژئوپلتیک قابل چشم‌پوشی نیست. جهانی‌شدن در سازمان‌یافتگی کلی جهان عینیت می‌یابد (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

حرکت در جهان ژئوپلتیک: تضاد جریان‌ها

شاید جغرافیای جدید مستلزم زندگی توأم با تضاد است. وقتی خوانندگان به تأمل درباره نوشته‌ها می‌پردازند با بحث‌های شگفت‌انگیز و وارونه بسیاری روبرو می‌شوند: در حالی که نظام کشوری بیش از هر زمان دیگری در تاریخ به مخاطره افتاده است، سرعت تکثیر این نظام در حال افزایش می‌باشد. قسمتی از حاکمیت برای حفظ بخش عمده آن باید واگذار شود؛ فرهنگ جهانی که موجودیت ملی‌گرایی را مورد تهدید قرار می‌دهد ممکن است با یک چرخش غیرمنتظره، موجب تقویت آن گردد؛ مرزها هیچ‌گاه تا به حال به صورت امروز دقیق ترسیم نشده‌اند، اما در حفاظت از کشورها در مقابل تهدیدات موفقیت مطلوب را نداشته‌اند و نهایتاً، فناوری که امروزه روابط فضایی را متحول کرده است، رفتار انسانی را به چیزی فراتر از ادامه بقا ترغیب می‌نماید (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۲۵۶). همگرایی فناورانه و اقتصادی غالباً با افزایش واگرایی سیاسی یا تجزیه، فروپاشی حکومت‌های قدیمی در امتداد خطوط قومی و ظهور حکومت‌های جدید همراه بوده است (پلانتر، ۱۳۸۳: ۱۸). در این زمینه شولت می‌گوید: جهانی شدن رشد قوم‌مملت‌ها را تقویت کرده است. جهانی شدن نیروی نسبی حکومت را کاهش داده است. افول حاکمیت توانایی حکومت را برای تشکیل یک ملت که با کمیت‌اش همخوانی دارد، کاهش داده است. در نتیجه، جنبش‌های قومی امکان بیشتری برای رشد دارند. به‌علاوه در برخی از کشورها به‌ویژه در جنوب، قوم‌مملت‌گرایی تاحدودی مستلزم واکنش در برابر خدمات حکومت به مؤلفه‌های فوق قلمروی (مانند شرکت‌های جهانی، بازارهای مالی جهانی، نهادهای حکومت جهانی) است که "منافع داخلی" را نادیده می‌گیرند. بنابراین، قوم‌مملت‌ها به عنوان شکلی از جامعه ظاهر شده‌اند که بیش از دولت‌مملت‌ها نوید تحقق نیازهای محلی را می‌دهند. این نوع پویایی از قرار معلوم در میان موروها، کبکی‌ها و اسکاتلندی‌ها آشکار است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

عباراتی نیز همانند بازگشت به قبیله‌گرایی در جنوب شرحی بوده بر این که حکومت در بعد از جنگ سرد اغلب درگیر مباحث جغرافیای نژادی و قومی شده است. بروز جنگ در آفریقای مرکزی و بالکان در دهه ۱۹۹۰ اغلب به وسیله مفسران شمال دال بر بازگشت به قبیله‌گرایی بی‌منطق است. ناسیونالیسم خشن در الجزایر، بوسنی و لیبیا به وسیله خطرات و اشکال غیرقابل پیش‌بینی دشمنی قومی و بنیادگرایی مذهبی همراه شده است. چنان که چچن‌ها در جنوب روسیه به جهانیان نشان دادند قدرت‌های بزرگ سابق نمی‌توانند در مقابل آمادگی مردان و زنانی که برای استقلال می‌میرند، کاری از پیش ببرند. در دسامبر ۱۹۹۸ سر بردن چهار تبعه بریتانیا (گروگان گرفته شده در این منطقه) بیشتر آشکار نمود که حکومت روسیه در مسکو نسبت به حمایت از حقوق بشر و جهانی شدن کوتاهی داشته است (Dodds, 2000: 8).

با وجود اهمیت چشمگیر ملی‌گرایی، سلطه‌گفتمان‌ها و رهیافت‌های مارکسیستی، لیبرالی و نظریه‌نوسازی مانع از آن بود که این پدیده به صورت دقیق و جدی بررسی شود. برپایه این‌گونه رهیافت‌ها و نظریه‌ها، ملی‌گرایی پدیده‌ای بود که در فرایند تحول و تکامل و نوسازی جامعه به تدریج تحلیل رفته، ناپدید می‌شود. ولی از دهه شصت به این سو، اعتبار چنین پیش‌فرض‌ها و نظریه‌هایی زیر سؤال رفت و مرحله جدیدی در مطالعه ملی‌گرایی آغاز شد. از دیدگاه برخی نظریه‌پردازان، این تغییر و تحول نتیجه شکل‌گیری موجی جدید از خاص‌گرایی فرهنگی در قالب جنبش‌های ناسیونالیستی بود که در دهه‌های پایانی سده بیستم شدیدتر و گسترده‌تر شده و در سده بیست‌ویکم هم تداوم یافته است.

آنتونی اسمیت نظریه‌پرداز ملی‌گرایی، از احیای ملی‌گرایی سخن می‌گوید. به نظر او جنبش‌های جدایی‌خواهی در کانادا، اسکاتلند، بریتانیا، اسپانیا و دیگر مناطق جهان غرب، مفروضات مشترک بسیاری را درباره نوسازی و دموکراسی بی‌اعتبار می‌کنند. اسمیت همچنین معتقد است ستیزها و جنبش‌های ناسیونالیستی در اروپای شرقی، بی‌ثباتی و ملی‌گرایی پوپولیستی در روسیه، ستیزهای پایدار در خاورمیانه، خشونت‌های قومی-مذهبی احیا شده در شبه قاره هند و خیزش‌های مردم بومی و ستیزهای عمیق در آفریقای شرقی و جنوبی، ناسیونالیسم را دوباره در کانون امور جهانی قرار داده است. گیدنز نیز اخیراً ملی‌گرایی را در قالب ملی‌گرایی محلی بررسی می‌کند و این پدیده را محصول امکان‌های جدیدی می‌داند که فرایند جهانی شدن برای بازتولید هویت‌های محلی فراهم می‌کند. نظریه‌پردازان دیگری مانند ملوچی و گی‌برنا هم احیای ملی‌گرایی را تأیید می‌کنند. مانوئل کاستلز خیزش ملی‌گرایانه را ویژگی بخش عصر جهانی شدن می‌داند و از انواع ملی‌گرایی در جهان معاصر سخن می‌گوید.

در برخی آثار نیز از موج سوم یا نوع سوم ملی‌گرایی بحث می‌شود که پس از پایان جنگ سرد شکل گرفته و روز به روز گسترده‌تر و شدیدتر می‌شود. موج سوم ملی‌گرایی در عین حال که دارای همسانی‌هایی با مراحل برجسته سیاسی ملیت بود در آن‌ها رگه‌های انترناسیونالیستی به چشم می‌خورد و گرایش‌های لیبرالی و ضداستعماری وجود داشت، ملی‌گرایی کنونی دارای جنبه‌های ضدلیبرالی، شووینستی و انحصارگرایانه است. به بیان دیگر، موج سوم ملی‌گرایی بر هویت‌سازی و تفاوت انفکاک‌آفرینی استوار است (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

به‌طور خلاصه اهمیت جهانی شدن در نبود کردن ملیت نیست، بلکه اساساً در پیچیده کردن جغرافیای جامعه است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۲۷). همچنین، جهانی شدن تنها نیروی محرکه ظهور جنبش‌های قومی-ملی معاصر نبوده است. شرایط مربوط به کشورها و مناطق خاص نیز زمان و چگونگی ظهور مبارزات ملی را تعیین کرده‌اند. در واقع به ظاهر جهانی شدن نقش اندکی در برخی از این مبارزات ایفا کرده است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۱۱).

انفجار ملیت و لزوم تشکیل کشورهای جدید

مانوئل کاستلز^۱ در این زمینه می‌گوید: "همراه با انقلاب فناوری و تغییر شکل سرمایه‌داری و سقوط دولت‌سالاری در ربع پایانی قرن بیستم، شاهد خیزش تظاهرات نیرومند هویت جمعی بوده‌ایم که در دفاع از یگانگی فرهنگی و کنترل مردم بر زندگی و محیط‌زیست، فرایند جهان‌شمولی و جهان‌وطنی شدن را به مبارزه طلبیده‌اند. این تظاهرات به لحاظ خطوط کلی فرهنگ‌های مختلف و ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری هر هویت جمعی، بسیار گوناگون و متنوع‌اند" (کاستلز، ۱۳۸۰).

"دکر"^۲ مورد هویت ملی در اتحادیه اروپا را مثال می‌زند و می‌گوید: "هنوز هویت ملی در میان مردم کشورهای اروپایی قوی است و به سادگی نمی‌توان آنان را به یک هویت فراملی جدید نظیر اتحادیه اروپا عادت داد. بنابراین، باید تلاش‌های جدی صورت بگیرد تا نوعی هویت ملی در سطح اتحادیه اروپا شکل گیرد" (کاستلز، ۱۳۸۰).

آنتونی اسمیت معتقد است: "گسترش چارچوب پلورالیسم سیاسی حکومت‌های ملی و اضافه شدن بسیاری از حکومت‌های جدید در نتیجه دومین اصل شکل‌گیری حکومت است. قبل از این، فقط حکومت‌های ملی پذیرفته می‌شدند. اکنون علاوه بر حق

1. Manuel Castells
2. Kenk Dekker

قانونی سرزمین و حاکمیت سیاسی، حکومت‌ها باید از وحدت و همبستگی فرهنگی و احتمالاً تاحدودی از "بی‌همتایی" فرهنگی - به لحاظ زبان، مذهب، رسوم و نهادها و تاریخ فرهنگی - هم برخوردار باشند. فرایندهای جهانی شدن، به‌ویژه ارتباطات توده‌ای، در عمل خیلی بیشتر به کثرت‌گرایی فرهنگی بین‌المللی بها می‌دهند. این فرایندها، القای فرهنگ ملی از طریق نظام آموزشی ملی-حکومتی و به همین‌سان مشارکت هر عضو جامعه در فرهنگ سیاسی و نیز مسکوت گذاشتن تفاوت‌ها در فرهنگ‌های ملی را آسان‌تر کرده‌اند. فرایند جهانی شدن، صرف‌نظر از تضعیف ملی‌گرایی یا نابودکردن ساختار ملت‌ها، در عمل عقیده‌ای را اشاعه داده‌اند که باعث می‌شود ملت‌ها به صورت مشارکتی در آیند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۱).

اسمیت با کمک مثال‌هایی چند استدلال می‌کند ناسیونالیسم همچنان، گرچه گاه به شکل‌های کم‌خشونت‌تر، در برخی از پیشرفته‌ترین جوامع نظیر فرانسه، کانادا، اسپانیا و ایالات متحده رو به شکوفایی است. معضلات تازه‌ای چون خارجی‌ستیزی و خشونت‌های قومی علیه مهاجران، کارگران مهمان و پناهجویان نیز وجود دارد. اسمیت اظهار می‌کند: "این پدیده دو صورت مردمی و رسمی به خود می‌گیرد". وی با عنایت به توان پایدار قومیت نتیجه می‌گیرد: "پیش‌بینی از دور خارج شدن سریع ملی‌گرایی و گذار قریب‌الوقوع، ساده‌لوحانه خواهد بود" (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

آنچه امروزه در عمل دیده می‌شود این است که همزمان با گسترش سریع ارتباطات و مبادله اطلاعات و همگام با جهانی شدن نظام اقتصادی بازار آزاد و اقتصادی شدن نظام جهانی و همزمان با فزونی گرفتن گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی، آرمان‌های کشورگرایی و استقلال‌خواهی‌های مبتنی بر هویت ملی جداگانه و مستقل و متمایز از دیگران نیز به سرعت گسترش می‌یابد. این تحول، واکنش طبیعی خاصیت ذاتی گروه‌های انسانی برای جداگانه و متمایز بودن از دیگران در برابر سرعت گرفتن یک‌پارچگی اقتصادی و اطلاعاتی جهان ژئوپلتیک است. با توجه با این دگرگونی‌ها، آنچه آشکار می‌نماید این حقیقت است که اگرچه جهان سیاسی به سوی یک‌پارچگی اطلاعاتی پیش می‌رود و اگرچه این روند ممکن است به واقعیت یافتن "دهکده جهانی ارتباطات و اطلاعات" منجر گردد، [اما] "دهکده جهانی سیاسی" و یک‌پارچه شدن ملل جهان در یک نظام سیاسی واقعیت پیدا نخواهد کرد. پیش رفتن این دگرگونی‌ها یک بار دیگر نظر جغرافی‌دانان سیاسی را در زمینه عدم یک‌پارچگی جهان سیاسی و از هم گسیخته بودن نظام سیاسی جهان ثابت می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۸۰). جریانات پست‌مدرن، انترناسیونالیسم و کاپیتالیزم سبب پژمردگی ملی‌گرایی نمی‌شود. ملی‌گرایی صرفاً پیکربندی مجدد می‌شود. (Nayar, 2005)

نتیجه‌گیری

ما در حال حاضر در زمان بین یک نظم قدیمی و تولد یک نظم جدید جهانی به سر می‌بریم. هنوز قوانین این نظم کاملاً شناخته‌شده، ثبات‌یافته و جاگیر نشده است. به همین دلیل نظریه‌های گوناگون سعی در به تصویر کشیدن این گذار دارند. برای عده‌ای، هنجارهای یک موج تمدنی در حال حرکت به سوی تمدنی دیگر است که نظمی کاملاً جدید به وسیله آن به وجود خواهد آمد و هنجارها، ارزش‌ها، رفتارها و سوژه‌ها را متحول می‌کند. برای برخی، پایان تاریخ فرا رسیده است و درام پیش روی ما پیروزی لیبرالیسم در سراسر کره زمین است. برخی دیگر دنیا را بسیار تاریک می‌بینند و بر تناقضات عظیم آن تأکید می‌کنند.

در ارتباط با پاسخ به تحول سرزمین، این نکته وجود دارد که سرزمین از حالت وستفالیایی آن خارج شده است. بدین‌صورت که دوران سرزمین‌محوری به پایان رسیده ولی ما با سرزمینی‌سازی مجدد یا همان ایجاد سرزمین‌های جدید مواجه هستیم. گرچه انحصار دولت ملی در تعریف سرزمین شکسته شده، ولی آن هنوز بازیگر اصلی در تعریف سرزمین می‌باشد. تحول سرزمین‌محوری به علت تحول دولت‌محوری به سوی چندمحوری است. بر این اساس، مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن صرفاً بر مبنای ارتباط مستقیم و انحصاری با دولت تعریف نمی‌گردد. امروزه سایر بازیگران از جمله قوم‌ملت‌ها، بنیادگراها (خاص‌گرایان)، حتی شرکت‌های چندملیتی نوعی بازگشت سرزمینی یا بازسرزمینی را در تعاملات خویش در نظر می‌گیرند.

اما باید دانست که صرف رابطه دولت و سرزمین بیان‌گر پیچیدگی‌های جغرافیای سیاسی جهان کنونی نیست. به جای تکامل این رابطه، به نظر می‌رسد که ما شاهد تکامل رابطه ملت و سرزمین هستیم. یعنی با تشدید روند جهانی شدن، سرزمین‌ها- و نه جهان- یکدست‌تر و متجانس‌تر می‌شوند. هر روز ما شاهد افزایش تعداد کشورها در عرصه جهان هستیم. آینده پیش روی، به احتمال زیاد با زایش و تکثیر کشورهای جدید همراه خواهد شد. مونته‌نگرو، کوزوو و سودان جنوبی آخرین گام‌ها بودند. قبل از آن‌ها دو کشور سن‌نویس و کتیس از هم جدا شدند، تی‌مور شرقی مستقل شد و پس از آن مقدونیه موجودیت یافت و شاید مرحله بعد فلسطین باشد. در حالی که دولت‌های مدرن با چالش‌های روزافزون مواجه می‌شوند، سرزمین‌ها از بین نمی‌روند و حتی اهمیتی بیشتر- به دلیل همان نمادنگاری و حس قلمروسازی و میهن‌دوستی- خواهند داشت. این فرایند (تکثیر و زایش کشورها) در تناقض با ماهیت دولت نیست. به نظر می‌رسد که

با تشدید جهانی شدن دولت‌های چندملیتی به دلیل تناقض با روند تکاملی رابطه ملت و سرزمین با مشکل روبه‌رو شوند. این عامل نیز به تقویت نیروهای ملی‌گرا در درون دولت‌مملت‌های مدرن باز می‌گردد.

ملی‌گرایی هنوز هم در عصر جهانی شدن درگیر بحث سرزمین است و تقسیمات فضایی کره خاکی را برعهده دارد. مونته‌نگرو مثال آشکار آن بود. این صحیح است که اتحادیه اروپا (منطقه‌گرایی و یا به شکلی جهانی شدن) مسیر را برای استقلال مونته‌نگرو فراهم ساخت، ولی حس سرزمین دوستی هنگام اشک‌ریختن میهن‌پرستان مونته‌نگرویی کاملاً آشکار بود. ایجاد کشور جدیدی به نام مونته‌نگرو برای عده‌ای از مردم به مانند یک امر مقدس بود و بیان‌گر روند تکامل حس سرزمین و مکان است. گرچه این روند تاحدودی همراه با جهانی شدن جریانات است، ولی حکایت از یکی شدن مکان‌ها و بی‌اهمیت شدن جغرافیا و عدم موضوعیت سرزمین نمی‌کند. هنوز و به‌رغم گذشت جهانی شدن و برخلاف نظر جهان‌گرایان، سرزمین و حس مربوط به آن در کانون توجه مردم است. مجارها و اسلواک‌ها که رؤیای آزادی بی‌حدوحدصر در مرزها را می‌پروراندند، اکنون به دلیل وجود اختلافات ارضی از تردد در کشورهای همدیگر وحشت دارند. رومانی نیز به دلیل وجود اقلیت مجار باید به این دسته اضافه شود. بلغارها نیز اخیراً از فرانسه به کشور خود رانده شدند. به هر حال، پیچیدگی‌ها روزافزون است و آنچه به آن می‌افزاید ملی‌گرایی و بحث‌های مکانی مربوط به آن می‌باشد. ایجاد سرزمین‌های جدید ناشی از تحول مفهوم سرزمین است. یعنی اگرچه در ظاهر تناقضاتی وجود دارد ولی پیچیدگی‌های عصر جدید زمینه را برای تشکیل سرزمین‌ها در مقیاس‌های کوچک (کشورهای تازه‌استقلال‌یافته مانند کرواسی، کوزوو، اریتره، تی‌مور) و بزرگ (اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپایی، آ.سه.آن) فراهم می‌سازد که تمام این جریان بیان‌کننده حرکت دنیای سیاست به سمت چندمحوری و نه دولت‌محوری می‌باشد.

منابع

۱. احمدی، حمید (۱۳۸۲)، جهانی شدن، هویت قومی یا هویت ملی، مجله مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۱.
۲. اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلج (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه: محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

۴. بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه: ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
۵. پلانتر، مارک و الکساندر اسمولار (۱۳۸۳)، جهانی شدن، قدرت و دموکراسی، مترجمان: سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: نشر کویر.
۶. جانستون، آر. جی و پیتر جی تیلور و مایکل جی واتس (۱۳۸۳)، جغرافیاهای تحول جهانی، مترجم: نسری نوریان، دوره عالی جنگ.
۷. شوتار، سوفی (۱۳۸۶)، شناخت و درک مفاهیم جغرافیای سیاسی، سمت.
۸. شولت، جان [یان] آرت (۱۳۸۳)، در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
۹. شولت، جان آرت (۱۳۸۲)، نگاه موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، مترجم: مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. عاملی، محمدرضا (بی‌تا)، ناسیونالیسم چون یک علم، نشر پرچم.
۱۱. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه، فرهنگ، تهران: طرح نو.
۱۲. کتلین، براون و فرد شلی (۱۳۸۳)، ژئوپلیتیک فراگیر، مترجم: علیرضا فرشچی، تهران: دوره عالی جنگ.
۱۳. کلارک، یان (۱۳۸۲)، جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، مترجم: فرامرز تقی‌لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، نگاهی به مفهوم و نظریه‌های جهانی شدن، مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۱.
۱۵. گل محمدی، احمد (۱۳۸۳)، جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی.
۱۶. لورو، پاسگال و فرانسوا توال (۱۳۸۱)، کلیدهای ژئوپلیتیک، مترجم: حسن صدوق ونینی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. لینک لیتر، اندرو (۱۳۸۳)، جهانی شدن و تحول جامعه سیاسی، در منبع: بیلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
۱۸. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
۱۹. مجتهدزاده، پیروز و سهراب عسگری (۱۳۸۵)، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۲۰. مک گرو، آنتونی، جی، (۱۳۸۳)، دولت‌ملت و جهانی شدن، مترجم: سیدعلی مرتضویان، مجله ارغنون، شماره ۲۴.

۲۱. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی، مترجم: دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۲۲. هلد، دیوید و آنتونی مک‌گرو (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، مترجم: مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

23. Blacksell, M. (2006), *Political Geography*, Routledge.
24. Bruner, M. L. (2000), *Rhetorics of the State: The Public Negotiation of Political Character in Germany, Russia and Quebec*, "National Identities", Vol. 2 (2).
25. Clark, I. (1997), *Globalization and Fragmentation*, Oxford.
26. Cohen, S. B. (1991), *The Emerging World Map of Peace*, in: *the Political Geography of Conflict and Peace*.
27. Dodds, K. (2000), *Geopolitics in Changing World*, Prentice Hall, Pearson Avocation.
28. Glick-Schiller, N. (1995), *From Immigration to Transmigration*, "Anthropological Quarterly", 68 (1).
29. Guehenno, J-M. (1995), *The End of the Nation-State*, University of Minnesota Press, Minneapolis, MN.
30. Hobsbawm, E. (1997), *On History*, London: Weiden Feldaicolson.
31. Hutch, J. (2000), *Ethnicity and Modern Nations*, "Ethnic and Racial Studies", 23 (4).
32. Jones, R. (2003), *Localities and Reproduction of Welsh Nationalism*, *Political Geography*", 22 (3).
33. Kuby, M. (2004), *Human Geography in Action*, New York John Wiley and Sons.
34. Marden, P. (1997), *Geographies of Dissent: Globalization, Identity and the Nation*. "Political Geography", 16 (1).
35. Muir, R. (1975), *Modern Political Geography*, Macmillian Press.
36. Nayar, P., Patrick, O., Gerard, D. (2005), *Book Review*, "Political Geography", 24 (4).
37. Ó Tuathail, G. (1996), *At the End of Geopolitics? Reflections on a Plural Problematic Century End*, www.toal.net/publication.
38. Ó Tuathail, G. (1999), *Borderless Worlds? Problematizing Discourses of Deterritorialization*. www.toal.net/publication.
39. Scholte, J. , A. (2002), *Civil Society and Democracy in Global Government*, *Global Governance*, 8.
40. Scholte, J. , A (2002), *Governing Global Finance*, CSGR Working Paper No. 88/20, In: www.GSGR.Com.
41. Slater, D. (2004), *Post-Colonial and the Geopolitics*, Blackwell Publishing.
42. Smith, P. (1997), *Millennial Dreams*, London: Verso.
43. Story, D. (2000), *Nested Identity, Nationalism, Territory and Scale*, *Book Review*, "Political Geography", 19(2).
44. Thompson, G. F. (2004), *The Fate of Territorial Engineering: Mechanisms of Territorial Power and Post-Liberal Forms of International Governance*.